

## بسم الله الرحمن الرحيم

### رسالت قرآن کریم

بهترین معرف برای شرح اوصاف قرآن کریم ، همانا خود قرآن مجید است و اگر در سخنان عترت طاهره ( علیهم السلام ) توصیف قرآن مشهود است ، باز به استناد خود قرآن حکیم است ؛ لیکن بهره برداری از آن به عهده همتای وی ، یعنی ثقل اصغر می باشد که به نوبه خود ، قرآن ناطق اند و در هیچ مرحله از مراحل کمال هستی از قرآن جدا نبوده و قرآن نیز در هیچ مقام از مقامهای وجودی از آنان جدا نخواهد بود.

اگر کمالی در قرآن باشد که عترت طاهره ( علیهم السلام ) فاقد آن باشد یا کمالی در عترت طاهره ( علیهم السلام ) باشد که قرآن حاوی آن نباشد ، محذور انفکاک این دو وزنه<sup>۱</sup> و زین از هم لازم می آید که نص متواتر نبی اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آن را برای همیشه مردود می داند.

آنچه فعلاً مطمح نظر است ، رسالت قرآن کریم می باشد ؛ یعنی پیام چیزی که انسان کامل با دریافت آن به سمّت والای رسالت منصوب می گردد ؛ چون رسالت هر پیامبری به تلقی وحی تشریحی اوست که متن پیام و گوهر رسالت خواهد بود و شناخت رسالت هر پیامبر ، مرهون معرفت وحی تشریحی او می باشد ؛ چنان که نزول هر پیامی به اندازه ظرفیت هستی آن انسان متعالی خواهد بود و از رهگذر تفاوت انبیاء با هم : ( **...فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلٰی بَعْضٍ...** )<sup>۱</sup> ، و امتیاز آنان از هم : ( **...تِلْكَ الرَّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلٰی بَعْضٍ...** )<sup>۲</sup> می توان به تمایز پیامها از هم پی برد ؛ زیرا پیامها گرچه هدف مشترکی دارند ، لیکن در سعه و ضیق معارف ، از هم جدا بوده و در انبیا و عمیق بودن همتای هم نیستند.

بنابراین ، کامل ترین انسانها ، جامع ترین پیامها را تلقی می کند و در اثر کلیّت و دوام رسالت خویش ، مَهرِ نبوت را به همراه دارد و این نشانه خاتمیت را همواره بر دوش می کشد و شانه<sup>۳</sup> او

۱- سوره اسراء ، آیه ۵۵.

۲- سوره بقره ، آیه ۲۵۳.

زیر بار مسئولیت ختم رسالت و مَهرِ نبوت، سنگینی توانفرسای آخرین پیام به جوامع بشری را در طول تاریخ احساس می‌فرماید؛ ( **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا** )<sup>۳</sup>.

زیرا رسالت او، نه تنها نسبت به حال و آینده است، بلکه باید دربارهٔ ره آورد همهٔ پیام آوران گذشته، میزان قویم باشد و آن هم نه در حدّ تصدیق محض، بلکه در مرز سرپرستی و هیمنه و مدیریت و حفاظت همه جانبه تا آنچه به جا مانده است، از آسیب سانحهٔ تحریف و گزند گزافه گویان مصون بماند و آنچه از خاطره‌ها رخت بر بست یا نابجا تفسیر شده است، درست تبیین گردد تا سلسلهٔ پیامها به رهبری قافله سالار آنها، یعنی قرآن کریم محفوظ بماند؛ چنان که سلسلهٔ پیامبران با رهنمود سالارشان مصون اند؛ ( **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ** )<sup>۴</sup>.

انگیزهٔ غایی هر پیامی به اندازهٔ درجهٔ وجودی مبدأ فاعلی آن، یعنی پیام فرستنده و به مقدار هستی مبدأ صوری آن، یعنی محتوای پیام و عصارهٔ مضمون آن و به سعهٔ مبدأ قابلی آن، یعنی روح مجرد انسان کامل که پذیرای آن است خواهد بود. گرچه تمام پیامهای آسمانی از عظمت مبادی چهارگانهٔ یاد شده برخوردارند، لیکن بعد از تحلیل نهایی روشن خواهد شد که هیچ پیامی همتای آخرین پیام الهی نمی‌باشد و امتیاز این پیام نهایی برین، بر تمام پیامهای گذشته، در تمام مبادی چهارگانه همچنان محفوظ است.

اما از لحاظ مبدأ فاعلی، گرچه خدای سبحان مبدأ آغازین همهٔ رسالتهاست، لیکن در هر پیامی خداوند با نام خاص از اسمای حسنی الهی ظهور می‌کند و چون آن اسماء یکسان نیستند، در نتیجه مبدأ فاعلی پیامها نیز در همهٔ موارد متساوی هم نخواهند بود؛ زیرا رسالتی که از اسم عظیم نشأت می‌گیرد، همتای پیامی که از اسم اعظم صادر می‌شود نمی‌باشد؛ چون اسم عظیم، همسان اسم اعظم نیست. اما از لحاظ مبدأ صوری، یعنی محتوای پیام، همان طوری که هم اکنون اشاره شد، مضمون دستوری که از اسم اعظم نازل می‌شود، برتر از محتوای دستوری است که از اسم غیر اعظم نشأت می‌گیرد.

<sup>۳</sup> - سورهٔ مزمل، آیهٔ ۵.

<sup>۴</sup> - سورهٔ مائده، آیهٔ ۴۸.

اما از لحاظ مبدأ قابل، یعنی روح مجرد انسان کامل که قرارگاه وحی الهی است، پیامی که کامل ترین انسانها دریافت می نماید، کامل تر از هرگونه پیامی است که دیگری آن را تلقی می نماید، یعنی همان اسلام ناب که دین خدایی است: **(إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ)**<sup>۵</sup> و همه پیام آوران الهی همان را تلقی کرده و به امتها ابلاغ نموده اند، تفاوت مراتب آن در بطون و عمق و نیز تعالی درجات آن در صعود و رقی قابل تردید نیست.

اما از لحاظ مبدأ غایی، یعنی انگیزه نهایی و هدف وجودی آن، چون به مقدار مبادی گذشته است و آنها در اوج کمال اند، پس مبدأ غایی آخرین پیام نیز در ذروه و مقامی از آن برتر، میسور صالحان سالک نخواهد بود؛ و گرنه آخرین دستور نمی شد؛ زیرا سنت تبدیل ناپذیر حق، بر این است که هر استعدادی را به فعلیت برساند و به حرمان هیچ جامعه شایسته رضا ندهد.

از این رهگذر، می توان به راز تعبیر دعای بیست و هفتم رجب الاصب که سالروز بعثت خاتم انبیاء الهی است، پی برد: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلِّي الْأَعْظَمِ...»**<sup>۶</sup>؛ زیرا گرچه متکلم در کلام خود تجلی می کند، چنان که در نهج البلاغه آمده است: **«فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ»**<sup>۷</sup>، لیکن تمام تجلیها همتای هم نیستند و کامل ترین آنها همانست که بر قلب مطهر کامل ترین فرستاده ها نازل شده است: **(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ)**<sup>۸</sup>.

نکته ای که تذکر آن سودمند است، این است که گرچه مؤمنان موظف اند به همه پیامبران ایمان بیاورند و هیچ فرقی بین آنان نگذارند: **(... لَا تَفْرُقْ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ...)**<sup>۹</sup>؛ **(وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا)**<sup>۱۰</sup>، لیکن این عدم امتیاز، ناظر به اصل رسالت و متن نبوت می باشد؛ نه راجع به

۵- سوره آل عمران، آیه ۱۹.

۶- مفاتیح الجنان، دعای شب مبعث.

۷- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

۸- سوره شعراء، آیات ۱۹۳-۱۹۴.

۹- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۱۰- سوره نساء، آیه ۱۵۲.

درجه<sup>۱۱</sup> آن ؛ وگرنه همان طوری که باید به اصل سمت آنها مؤمن بود ، لازم است به درجه<sup>۱۲</sup> خاص هرکدام نیز ایمان آورد تا اولوا العزم از غیر اولوالعزم ممتاز شوند و در نتیجه ، خاتم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) از غیر آن امتیاز پیدا کند و سرانجام ، افضل از غیر افضل واضح شود و بدین وسیله مزیت پیام خاتم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) نسبت به پیامهای دیگران آشکار گردد و مسئولیت صیانت و اطاعت و تعمیم و تعمیق آن هویدا شود.

بررسی هدف قرآن از تحقیق پیرامون اهداف سایر کتابهای آسمانی جدا نیست ؛ زیرا همه<sup>۱۳</sup> آنها برای تعلیم و تزکیه<sup>۱۴</sup> انسان نازل شده اند و موضوع پیام آنها رهبری بشر است و حقیقت بشر ، نه همانند برخی از فرشتگان نشأه<sup>۱۵</sup> غیب ، مجرد تام است و نه همتای پدیده های طبیعی نظیر گیاه مادی صرف است و نه مجموع مجرد و مادی است که کثرت آن حقیقی و وحدت آن اعتباری باشد ؛ بلکه یک واحد حقیقی و گسترده است که دارای شئون فراوان می باشد و همه<sup>۱۶</sup> آن شئون ادراکی و تحریکی را خودش اداره می نماید و در نهان گوهر روح وی ، فطرت توحیدی تبدل ناپذیری ذخیره شده و دامنه<sup>۱۷</sup> هستی او به طبیعت سیال بسته است.

چون منطقه<sup>۱۸</sup> تربیت وحی سماوی حقیقت انسان است و واقعیت بشر همین است که اجمالاً اشاره شد ، لذا دین خدای سبحان که همان اسلام ناب است و لا غیر ، در هر عصر به صورت وحی تشریحی و کتاب آسمانی ظهور کرده است و خطوط کلی آن که راجع به فطرت زوال ناپذیر است به نام دین ترسیم شده و هیچ تفاوتی بین ره آورد پیامبران در این زمینه نیست : **( إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ... )**.<sup>۱۹</sup>

اگر تمایزی بین آنها مشهود است ، راجع به دقیق و ادق بودن و ناظر به تفاوت طولی معارف آنهاست و خطوط جزئی آن که راجع به تأمین نیازهای بخش سیال انسانیت است ، در طول اعصار شاهد تحوّلهای مختصری بوده است که از آن به عنوان شرعه و منهاج یاد می شود : **( ...لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مَنَاجَاً... )**.<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۱</sup> - سوره آل عمران ، آیه ۱۹ .

<sup>۱۲</sup> - سوره مائده ، آیه ۴۸ .

چون دین برای تهذیب بخش ثابت انسانیت است ، هیچ نسخی در آن راه پیدا نمی کند ؛ زیرا فطرت انسانی که موضوع پرورش دین است ، دگرگون نخواهد شد ؛ ( ... لا تبدیل لخلق الله ... )<sup>۱۳</sup> ، و از این رهگذر ، رابطه<sup>۴</sup> ره آورد پیامبران نسبت به یک دیگر فقط تصدیق است و هیچ تعبیری که نشانه<sup>۵</sup> نسخ و ابطال و ازاله<sup>۶</sup> دین قبلی باشد ، در کلمات پیامبر بعدی یافت نمی شود. شریعت چون برای تزکیه<sup>۷</sup> بخش متغیّر انسانیت است ، نسخ پذیر می باشد ؛ چنان که در قلمرو یک شریعت نیز گاهی نسخ الهی رخنه می کند ؛ گرچه روح نسخ در این گونه از موارد به تخصیص زمانی بر می گردد. از این جهت ، سرّ تعبیر از پیوند قرآن با کتابهای آسمانی و غیر محرّف پیام آوران سلف به ( ... مصدّقاً لما بین یدیه ... )<sup>۱۴</sup> معلوم خواهد شد ؛ یعنی هر جا سخن از دین و خطوط کلی آن است ، عنوان تصدیق مطرح است ؛ نه نسخ و مانند آن و هر جا سخن از نسخ به میان می آید ، باید مدار آن را فقط در محدوده<sup>۸</sup> خطوط جزئی به نام منهاج و شرعه جست و جو کرد.

با تحلیل فرق بین دین و شریعت ، و تحقیق قلمرو هر کدام از تصدیق و نسخ و اثبات وحدت دین و تعدد اجمالی شرایع ، هم راز تمایز منطقه<sup>۹</sup> تصدیق از محور محو و نسخ ظاهر می شود و هم لزوم توجه به اهداف انبیاء گذشته و اغراض کتابهای آسمانی سلف ، در تبیین هدف نبی اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و غرض قرآن کریم واضح می گردد و هم سرّ خاتمیت ره آورد حضرت محمد بن عبدالله ( صلی الله علیه و آله و سلم ) آشکار خواهد شد ،

زیرا در صورتی که خدای سبحان به نصاب نهایی رشد بشر آگاهی کامل دارد : ( ... ألا يعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر )<sup>۱۵</sup> ، قوانین کلی و قواعد اصولی که هر کدام مبنای فروع فراوانی می باشد ، نازل می کند و راه اجتهاد را تعلیم می دهد و پیمودن آن را بر صاحبان قدرت استنباط واجب می کند تا با آگاهی کامل از حدود موضوع و شرط و شطر آن ، حکم الهی از متون منابع استظهار شود و بدون هجوم لوابس زمانی و مکانی درک گردد.

۱۳ - سوره روم ، آیه ۳۰ .

۱۴ - سوره مائده ، آیه ۴۶ .

۱۵ - سوره ملک ، آیه ۱۴ .

همان طوری که برای تعلیم متعمقان آخر الزمان ، سوره « توحید »<sup>۶</sup> و اوایل سوره « حدید » را نازل نموده است تا فرزندان آینده دور ، هم از فیض زلال زمزمه<sup>۶</sup> وحی بهره مند شوند ، برای تفهیم نیازمندان مسائل فقهی نیز اصول جامع می فرستد تا مستنبتان طول تاریخ از منبع غنی و قوی کتاب و عترت بی بهره نمانند و نظام اجتماعی ، همچنان در پرتو احکام اسلامی اداره شود. با عنایت به این پیش گفتار کوتاه ، وارد اصل بحث شده و رسالت قرآن کریم که محور اصلی سخن است ، در طی چند فصل تبیین می شود.

## فصل یکم.

### رسالت قرآن در هدایت

قرآن کریم انسان را سالک به سوی مقصد ابدی می داند : **( یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَّاقِيه )**<sup>۱۶</sup> و سلوک ، بدون راه و همراه و زاد راه و رهبر و راهنما و... نخواهد بود ، و تعدد امور یاد شده در راههای اعتباری یا حقیقی مادی و انفکاک آنها از هم رواست ؛ لیکن در راه حقیقی و الهی که راه از درون رهرو بیرون نیست و سیر او در عقیده و اخلاق و اعمال است که همگی از شئون هستی او به شمار آمده و در آینده<sup>۶</sup> نه چندان دور ، از حال به ملکه تبدیل شده و از عَرَض به جوهر تحویل یافته و از عَرَضی به ذاتی درآمده و از بیرون به درون وجود ، نه مفهوم و ماهیت ، راه یافته و مقوم وجودی وی شده و سرانجام در حشر اکبر ، صورت ظاهر ، همتای سیرت باطن شده و هر کسی برابر با سریره<sup>۶</sup> جوهری خویش محشور می گردد ، متصور نیست ؛ یعنی راه و رونده و همراه و زاد راه و منازل بین راه و پایان راه ، همه و همه یکی است که خدای سبحان توسط پیامبران معصومش آن را تعلیم و تهذیب می نماید.

غیر از ذات اقدس خداوند ، احدی شایسته<sup>۶</sup> هدایت انسان نخواهد بود ؛ زیرا دیگران بدون هدایت راهنما ، مهتدی بالذات نخواهند بود و موجودی که ذاتاً مهتدی نیست و نیازمند به هدایت است ، توان راهنمایی دیگران را ندارد ؛ لیکن خدای سبحان چون ذاتاً مهتدی است و همه<sup>۶</sup> کارهای او بدون دستور غیر بر صراط مستقیم می باشد : **(...إِنَّ رَبِّيَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ )**<sup>۱۷</sup> ، حق هدایت

<sup>۱۶</sup> - سوره انشقاق ، آیه ۶.

<sup>۱۷</sup> - سوره هود ، آیه ۵۶.

دیگران منحصرأً از آن اوست ؛ ( ...أفمن يهدى إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدى إلا أن يهدى ... ) .<sup>۱۸</sup>

منظور از احقیّت در این آیه ، همانا به نحو تعیین است ، نه ترجیح ؛ مانند : ( ...أولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض... )<sup>۱۹</sup> ؛ زیرا دیگران اصلاً حق هدایت ندارند ؛ چون هر بالعرض باید به بالذات منتهی گردد و در این صورت هدایت ، همان هادی بالذات است که توسط هادیان بالعرض عرضه می شود ؛ نه هدایت دیگر ؛ ( ...إن هدی الله هو الهدی ) .<sup>۲۰</sup>

چون قرآن برنامه<sup>۴</sup> هدایتی خداوندی است که مهتدی بالذات و نیز هادی ذاتی است ، از گزند هرگونه جهل و خطاء و سهو و نسیان مصون بوده ، و از آسیب تخلف یا اختلاف نیز محفوظ خواهد بود : ( لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه... )<sup>۲۱</sup> ؛ لذا به منظور هدایت همه<sup>۴</sup> انسانها نازل شد : ( ...هدی للناس )<sup>۲۲</sup> ؛ گرچه گروه خاص از آن بهره مند می شوند... ؛ ( هدی للمتقین )<sup>۲۳</sup> و چون از تمام علل اعتلاء برخوردار است ، نحوه رهبری آن ، بهترین انحاء هدایت می باشد ؛ به طوری که رهنمایی از آن بهتر میسر و متصور نخواهد بود ؛ ( ...إن هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم... ) .

از آن جهت که انسان سیر عمودی داشته و از نازل ترین مرتبه تا عالی ترین مرتبه<sup>۴</sup> جهان امکان راطی می کند : ( هل أتى على الإنسان حين من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً )<sup>۲۴</sup> ؛ ( یا أیتها النفس المطمئنة \* ارجعی إلى ربک راضیه مرضیه \* فادخلی فی عبادی \* و ادخلی جنتی )<sup>۲۵</sup> ، لازم است برنامه هدایتی بشر ، کتابی باشد که از طرف نزول به طبیعت بسته و از نشأه<sup>۴</sup> لفظ و

<sup>۱۸</sup> - سوره یونس ، آیه<sup>۴</sup> ۳۵ .

<sup>۱۹</sup> - سوره احزاب ، آیه<sup>۴</sup> ۶ .

<sup>۲۰</sup> - سوره بقره ، آیه<sup>۴</sup> ۱۲۰ .

<sup>۲۱</sup> - سوره فصلت ، آیه<sup>۴</sup> ۴۲ .

<sup>۲۲</sup> - سوره بقره ، آیه<sup>۴</sup> ۱۸۵ .

<sup>۲۳</sup> - سوره بقره ، آیه<sup>۴</sup> ۲ .

<sup>۲۴</sup> - سوره انسان ، آیه<sup>۴</sup> ۱ .

<sup>۲۵</sup> - سوره فجر ، آیات ۲۷ - ۳۰ .

کلام سیال و مفاهیم اعتباری مایه بگیرد و از طرف صعود ، به ماوراء طبیعت مرتبط بوده و از قلمرو لفظ و عناوین اعتباری فراتر باشد ؛ چنان که در حدیث ثقلین و مانند آن آمده است که قرآن طناب خاص الهی است ؛ یک طرف آن به دست شماست و طرف دیگر آن به دست خدای سبحان است.

همان طوری که نشئه<sup>۴</sup> طبیعی انسان به نشئه<sup>۵</sup> ماوراء طبیعی او مرتبط است و نیل به مقام تجرّد عقلی وی ، بدون عبور از قلمرو حسّ میسر نیست ، رسیدن به باطن قرآن نیز بدون حفظ ظاهر و عمل به آن مقدور نخواهد بود و همان طوری که اسرار روحی بشر به هر طوری که باشد خود را در منطقه<sup>۶</sup> جسمانی او آشکار می نماید ، معارف عمیق قرآن خود را به نحوی در مطای کلمات ارائه می دهد ؛ لذا توده<sup>۷</sup> مردم از آیات قرآنی با وضع مناسب و عاء علمی خود بهره مند می شوند و خواص از اشارات آن طرفی می بندند و اولیاء از لطایف آن سرشار می شوند و انبیاء از حقایق آن سیراب می گردند.

هدایت قرآن که کلام خداست ، آیت هدایت متکلم خود می باشد ؛ یعنی هدایت عینی خدای سبحان ، هر لحظه به طور خاص ظهور می کند و نیاز تکوینی هر نیازمند مستعد و مستحق را که با زبان استعداد و لسان حال چیزی را طلب می کند ، برآورده می نماید و هدایت علمی قرآن نیز هر آن به طور مخصوص جلوه می نماید و سؤال علمی هر صاحب نظری را پاسخ می دهد.

اگر خواستیم نشانه<sup>۸</sup> ( **یسئله من فی السموات و الأرض کلّ یوم هو فی شأن** )<sup>۲۶</sup> را در جهان علم جست و جو کنیم ، تنها کتابی که توان آن را دارد که درباره<sup>۹</sup> تمام مکاتب اعتقادی ، فرهنگی ، اقتصادی ، نظامی و سیاسی اظهار نظر کند و خطوط کلی صحت و سقم آنها را ترسیم نماید و خطوط جزئی آن را به اجتهاد مستنبطان باطن بین و درون اندیش ارجاع دهد ، همانا قرآن کریم می باشد ؛ و گرنه کتاب جاوید نمی بود.

همان طوری که زبانهای استعداد امور تکوینی یکسان نیست و در نتیجه جوابهایی که به آنها افاضه می شود ، همتای هم نمی باشد ، لسان حال سالکان کوی حق ، در تبیین معارف قرآن

---

<sup>۲۶</sup> - سوره الرحمن ، آیه<sup>۲۹</sup>.



همسان نبوده ، پاسخهایی که از آن دریافت می نمایند ، برابر هم نمی باشد ؛ چنان که همتهای سالکان کوی تهذیب نفس یکسان نبوده ، فیضهایی که نصیب آنان می گردد ، متساوی هم نمی باشد.

مثلاً نحوه<sup>۲۷</sup> هدایت‌های باطنی قرآن در کریمه<sup>۲۸</sup> ( **إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً...** )<sup>۲۹</sup> به طور اجمال اشاره شد ، لیکن سَمَتِ اَوْسَاطِ از اهل تقوا این است که از جنود جهل عملی برهند و به سپاه عقل عملی نایل آیند و در پیکار عمل به مقام خلوص و صفا و وفا و رضا و نظایر آن بار یابند ؛ ولی هَمَّتِ وَالِایِ اَوْحَدِی از متقیان آن است که گذشته از ظفر در صحنه<sup>۳۰</sup> عمل و نیل به منازل عملی سائرین الی الله ، در میدان علم نیز فائق آیند و از گزند وَهْمِ نظری ، همچون آسیب وَهْمِ عملی برهند و از تهاجم مغالطه های فکری رهایی یافته به براهین عقلی نائل آیند.

همچنین از تمثّل صورتهای نفسانی سفر کنند و به مثال راستین رسیده و از آنجا به ما فوق مثال مقید و مطلق ، عروج نمایند و همچون حارثه بن مالک بگویند : « كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي قَدْ وَضَعَ لِلْحِسَابِ »<sup>۲۸</sup> ؛ سپس از منزل ( كَأَنَّ ) که مقام احسان است ، سفر کنند و به منزل ( انّ ) برسند که رفتنی و رسیدنی است ؛ آنگاه معلوم می شود از کریمه<sup>۲۹</sup> ( **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ** )<sup>۳۰</sup> چه معارف ژرفی می توان اصطیاد کرد و از جمله<sup>۳۱</sup> ( **يَجْعَل لَكُمْ فُرْقَاناً** )<sup>۳۰</sup> ، چه فرقه‌های وافرایی بین مفاهیم حصولی صاحب نظران و مشاهد حضوری صاحب بصران ، می توان استنباط نمود.

همان طوری که پیوند تکوینی بین سراسر هستی ، آنها را در فیض یابی مدد می کند ، لزوم وحدت و هماهنگی همه جانبه<sup>۳۲</sup> طلایه داران علوم قرآنی ، آنان را در بهتر فهمیدن بلندای معانی وحی سمائی کمک خواهد کرد ؛ لذا قرآن کریم همگان را به اعتصام به این حبل متین فرا می

<sup>۲۷</sup> - سوره انفال ، آیه<sup>۲۹</sup>.

<sup>۲۸</sup> - اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۵۴ ، باب حقیقة الایمان و الیقین.

<sup>۲۹</sup> - سوره اسراء ، آیه<sup>۹</sup>.

<sup>۳۰</sup> - سوره انفال ، آیه<sup>۲۹</sup>.

خواند و معنای اعتصام عمومی به ریسمان استوار آسمانی، این نیست که به طور انفراد و حیاد، هر کسی از قرآن استفاده کند و به فهمیده<sup>۴</sup> خاص خویش بسنده نماید.

بلکه مراد آن است که همگان با هم قرآن را بفهمند تا در پرتو تضارب آراء و تبادل انظار، سؤال عمیق تری به پیشگاه قرآن عرضه گردد؛ سپس پاسخ انیق و دقیق تری دریافت شود که هم به وسعت افهام عمومی راست آید و هم به فُسحت افکار همگی هماهنگ شود و هم با عمق جان همگان سازگار باشد و هم با اوج عروج شاهدان موافق آید و هم با متن شهود شاهدان راستین مخالف نباشد؛ زیرا همه<sup>۵</sup> آنان در پرتو پذیرش کتاب و عترت و عمل برابر موازین شریعت و استمداد از قواعد محاورت و استظهار به اسلوب محاضرت و استنتاج خطابه‌های سمائی از طریق مشافهت مألوف و مُمضا و مرضی<sup>۶</sup>، به آستان قرآن و عترت رفته اند.

بررسی همه جانبه هدایت قرآن که اولین رسالت اوست، رساله ای مستقل می طلبد؛ ولی به همین اندازه در اینجا اکتفاء می شود و فصول آینده که به منزله<sup>۷</sup> ثمره<sup>۸</sup> شجره<sup>۹</sup> طوبای هدایت قرآن می باشد، جبران برخی از مطالب مطوی و ناگفته را به عهده دارد؛ مثلاً رسالت قرآن در تربیت، نه تنها فصل مستقل می خواهد، بلکه رساله<sup>۱۰</sup> جداگانه طلب می نماید؛ لیکن با ترسیم خطوط کلی آن در این فصل که به هدایت اختصاص یافت و در ضمن فصول دیگر که هر کدام نامی جدا و مطلبی مستقل را در بردارند، بخشی از مسائل تربیتی اسلام روشن خواهد شد؛ چون با آشنایی به زیربنای تربیتی، می توان خطوط جزئی آن را استنباط کرد.

فصل دوم.

رسالت قرآن در معرفت

قرآن که خود، علم ممثّل است، بیش از هر چیز جوامع بشری را به دانش فرا می خواند؛ چون با سرمایه<sup>۱۱</sup> بینش علمی، فروغ هدایت آن روشن تر می شود؛ زیرا گرچه رهنمود قرآن در تبشیر و انداز عالم است: ( ... لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا )<sup>۳۱</sup> لیکن سودمندان از آن کسانی اند که از زبانه<sup>۱۲</sup> دوزخ هراسناک اند: ( إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشَاهَا )<sup>۳۲</sup>.

۳۱- سوره فرقان، آیه ۱.

۳۲- سوره نازعات، آیه ۴۵.

هراسناکان از شعله<sup>۳</sup> جهنم ، زیاد نیستند و مهم ترین آنان عارفان به خدای سبحان و عالمان به احکام و حکم اویند : ( **إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ** )<sup>۳۳</sup> و در پرتو خدا باوری و خدا پروایی ، شایسته<sup>۴</sup> صحابت فرشته ها شده و در صحنه<sup>۵</sup> برجسته ترین معارف الهی ، یعنی توحید به شهادت نشسته و ادای شهادت آنان مسموع گوش دل صاحب دلان شده و مهر تأیید و امضاء خدای واحد را به همراه خود دارد : ( **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** )<sup>۳۴</sup>.

رسالت قرآن در دعوت به معرفت ، شامل همه<sup>۶</sup> ارکان آن است ؛ یعنی هم مبدأ را که خدای سبحان و اسماء حسناى او و مظاهر گوناگون آنهاست<sup>۷</sup> به عنوان مبدأشناسی عنوان می کند و هم معاد را که همان مبدأ است ، با اسماء حسناى دیگر ارائه می دهد و هم رابط بین آغاز و انجام را که مظاهر اسماء حسناى دیگر خدای سبحان اند<sup>۸</sup> هدایت می کند. ضمناً جهان شناسی و انسان شناسی را که هر کدام به نوبه<sup>۹</sup> خود ، مظهر نامی از نامهای مبارک الهی اند ، تعلیم می نماید و نحوه<sup>۱۰</sup> پیدایش و پرورش بسیاری از موجودهای ذی روح یا غیر ذی روح را به منظور تشریح آیات آفاقی و انفسی گزارش می دهد. در تحلیل مسائل شناخت شناسی ، گذشته از آنکه مباحث را به صورت اشکال منطقی دقیق طرح می کند و شرایط منطبق صوری را رعایت می کند ، به قسمت مهم منطق که صاحب نظران روش شناسی آن را جزء فریضه<sup>۱۱</sup> مباحث منطق می شمارند و بخشهای دیگر را جزء نافله<sup>۱۲</sup> مسائل منطق محسوب می دارند ، کاملاً عنایت می نماید و از این رهگذر ، نه تنها حسبان و زعم و پندار واهی را کافی نمی داند ، بلکه گمان را که بسیاری از اندیشمندان به آن مبتلا هستند ، ناقص می شمارد و مظنه<sup>۱۳</sup> را در تحقیق مسائل جهان بینی سودمند نمی داند.

آیات فراوانی در این زمینه نازل شده است که ظن<sup>۱۴</sup> را چون خرص<sup>۱۵</sup> و تخمین دانسته و پیروی از آنها را ضلالت می داند و گمان پرستی را همراه با هواپرستی محکوم می شمارد. آیات ذیل نمونه ای از ذم<sup>۱۶</sup> ظن و سلب حجیت آن در مسائل اعتقادی و نفی اعتماد بر آن در مباحث جهان

<sup>۳۳</sup> - سوره فاطر ، آیه ۲۸ .

<sup>۳۴</sup> - سوره آل عمران ، آیه ۱۸ .

بینی است : ( ...إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ )<sup>۳۵</sup> ، ( و ما يتبع أكثرهم إلا ظناً إن الظن لا يغني من الحق شيئاً )<sup>۳۶</sup> ؛ ( إن يتبعون إلا الظن و ما تهوى الأنفس... )<sup>۳۷</sup> .

چون از صورتهای فاقد شرایط انتاج ، هرگز جزم حاصل نمی شود و از ماده های ظنی هرگز تعیین پدید نمی آید ، هدایت قرآن کریم و رسالت آن در تبیین معرفت شناسی ، این است که اساس را بر صورتهای واجد شرایط انتاج جزمی و ماده های صالح جهت افاده<sup>۴</sup> یقین قرار می دهد و بهره مندان از خود را متقیانی می داند که بر محور حس<sup>۵</sup> نگشته و در جدارهای تنگ طبیعت محبوس نشدند و به ماوراء آن که قلمرو غیب و عقل است ایمان دارند ؛ ( ...يؤمنون بالغيب... )<sup>۳۸</sup> و درباره<sup>۴</sup> قیامت به مظنه اکتفاء نکرده ، بلکه به مرز یقین رسیده اند ؛ ( و بالآخرة هم يوقنون )<sup>۳۹</sup> .

اینان در پرتو معرفت شناسی بین ظن<sup>۶</sup> متأخم که نفوذ شبهه در آن مستبعد است نه محال و بین یقین که رخنه<sup>۴</sup> تردید در آن ، مستحیل است نه بعید ، فرق گذاشته اند و هرگز ظنون تراکم را یقین نمی پندارند و بعید را ممتنع نمی شمارند.

قرآن کریم همان طوری که فکر ناب را زمینه<sup>۴</sup> حصول یقین صاحب نظران می داند ، ذکر خالص و شکر بی شائبه را وسیله<sup>۴</sup> حصول یقین صاحب بصران می شمارد ؛ زیرا بعد از جریان حضرت خلیل ( علیه السلام ) که نمونه<sup>۴</sup> کامل صاحب بصران است و اینکه آن حضرت شاهد ملکوت آسمانها و زمین بوده و از این رهگذر به مقام یقین شهودی و جزم بصری رسیده است ؛ ( وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ )<sup>۴۰</sup> ، همه<sup>۴</sup> صاحب نظران را به نگاه در ملکوت آسمانها فرا می خواند تا از این سکوی پرش به مقام یقین مفهومی و جزم نظری برسند ؛ گرچه نیل به مقام جزم بصری به نوبه<sup>۴</sup> خود ممکن خواهد بود ؛ ( أُولَئِكَ يَنْظُرُوا فِي

۳۵ - سوره انعام ، آیه ۱۱۶ .

۳۶ - سوره یونس ، آیه ۳۶ .

۳۷ - سوره النجم ، آیه ۲۳ .

۳۸ - سوره بقره ، آیه ۳ .

۳۹ - سوره بقره ، آیه ۴ .

۴۰ - سوره انعام ، آیه ۷۵ .

مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ... )<sup>۴۱</sup> و نیز همه<sup>۴</sup> سالکان کوی حق را به ذکر و پرستش خالص دعوت می نماید تا از راه ذکر و شکر ، چون طریق فکر و شعور ، به مقام والای یقین نایل آیند :

( وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ )<sup>۴۲</sup> .

به صاحبان علم الیقین که از رهگذر کوی فکر و شعور یا سحرخیزی ذکر و شکر به مقام یقین رسیده اند ، اعلام می دارد که هنوز در بین راه اند و مقصدهای والا همچنان به انتظار آنهاست که از علم الیقین به عین الیقین بار یابند. ( از علم به عین آمد و از گوش به آغوش ) ؛ ( كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ )<sup>۴۳</sup> .

یقین ، عامل مؤثر است تا عبد صالح سالک از مقام محب بودن به درجه<sup>۴</sup> بالای محبوب حق شدن نائل آید که نه تنها لذت محبت را می چشد ، بلکه از ناحیه<sup>۴</sup> محبوب شدن می بالد و فخر می کند و اگر تا کنون از لذت مناجات با حق بهره مند بود ، اکنون از شوق مناجات خدای سبحان با وی غرق نشاط می شود ؛ ( قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ )<sup>۴۴</sup> ؛ «... ما بَرِحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلائُهُ فِي الْبَرَهَةِ بَعْدَ الْبَرَهَةِ وَ فِي أَزْمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ... »<sup>۴۵</sup> . اینان هر لحظه با عبادت بهره<sup>۴</sup> تازه از یقین می برند و با یقین برتر عبادت بهتر انجام می دهند ؛ چنان که صاحب نظران با فکر بهره<sup>۴</sup> جدیدی از یقین نظری می برند و با آن یقین ، کلید حلّ دشواریهای نظری را به دست می آورند .

چون نظام آفرینش بر اساس علت و معلول است و همه<sup>۴</sup> سلسله<sup>۴</sup> علل را خدای سبحان که مسبب همه<sup>۴</sup> اسباب است ، اداره می نمایند و آنها فقط مجاری فیض اند ، درخواست هرگونه<sup>۴</sup> فیضی با حفظ مبادی و مجاری آن خواهد بود و هرگز توسلها مخالف حکمت حق نبوده و آن را تغییر نمی دهند ؛ بلکه هماهنگ با آن اثر می کنند ؛ « يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ »<sup>۴۶</sup> .

۴۱ - سوره اعراف ، آیه ۱۸۵ .

۴۲ - سوره حجر ، آیه ۹۹ .

۴۳ - سوره تکوین ، آیات ۵ - ۷ .

۴۴ - سوره آل عمران ، آیه ۳۱ .

۴۵ - نهج البلاغه ، خطبه ۲۲۲ .

۴۶ - صحیفه سجادیه ، دعای سیزدهم .

از آن جهت که علم ، گاهی از فکر و دانش و زمانی از ذکر و نیایش حاصل می شود ، تقاضای افزایش آن همراه با درخواست توفیق فکر و حدس و سعادت عبادت و پرستش خواهد بود ؛ بنابراین ، معنای ( **ربّ زدنی علماً** ) همراه با تقاضای توفیق کوشش و تفکر عقلی یا کشش و تهجد قلبی می باشد که جمع هر دو ، نه تنها ممکن ، بلکه مطلوب خواهد بود.

از آن جهت که بنای این مقالت بر اختصار است و از طرفی برخی از مباحث عبادی در این فصل آمده است ، لذا فصل مستقلی برای تبیین رسالت قرآن در عبادت منعقد نخواهد شد ؛ همان طوری که برای رسالت قرآن در تربیت منعقد نشد.

فصل سوم .

## رسالت قرآن در معاشرت

خطابه‌های قرآنی در قالب جمع اداء شده است که مردم را به اجتماع فرا می خواند و جامعه را مسئول می شمارد. در برخوردهای اجتماعی ، آداب و سننی را تعلیم می دهد که با کرامت انسان هماهنگ بوده و با احسن تقویم بودن بشر مناسب باشد ؛ لذا تمام اوصاف رنج آور و جدایی زا را نکوهش کرده و تمام فضائل مهربار و وصل آور را ستوده است.

تأثیر اختلافهای نژادی و بومی و زمانی و اقلیمی و نظایر آن را فقط در محدوده ابزار شناسایی یک دیگر امضاء می کند ؛ نه فخر بر همدیگر و تنها مباحثات را در نفی فخر فروشی و ترک تباهی مباحثات و طرد بزهکاری جاه طلبی و زدودن غبار کبر و دود سیاه دیوان سالاری و سایر معاصی می داند.

ادب برخورد با دیگران را نه تنها در قلمرو برادران اسلامی لازم می شمارد و با دستور ( **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...** )<sup>۴۷</sup> آیین برادری و برابری را در بین مسلمین احیاء می کند ، بلکه برابر با داعیه جهان شمول بودنش ، اساس صفاء و صمیمیت انسانی را در بین تمام جوامع بشری سودمند می شمارد و مادامی که شخص یا گروهی خیال خیام خانمان سوز فتنه را در سر نمی پروراند و هوس سرد ستمگری را در دل سان نمی دهد ، با همه آنها به میزان قسط و عدل عمل شود و احترام متقابل را با گرامیداشت عدل و داد همه جانبه حفظ نمود ؛ ( **لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسَطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِينَ** )<sup>۴۸</sup> ؛ ( **إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تُوَلُّوهُمْ وَ مَن يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** )<sup>۴۹</sup>.

<sup>۴۷</sup> - سوره حجرات ، آیه ۱۰.

<sup>۴۸</sup> - سوره ممتحنه ، آیه ۸.

<sup>۴۹</sup> - سوره ممتحنه ، آیه ۹.

از آنجا که انسان با (أحسن تقویم) <sup>۵۰</sup> خلق شد و شایسته<sup>۴</sup> پرورش موجودی این چنین ، همانا برخورداری احسن است ؛ لذا فرمود : ( قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ ) <sup>۵۱</sup> ؛ ( قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا ) <sup>۵۲</sup> و منظور از گفتن یا گفتار ، خصوص برخورداری لفظی نیست ؛ بلکه مطلق رفتار و معاشرت می باشد.

گرچه دفع هرگونه حمله به مرز اسلامی و طرد هر قسم تخاصم و سرکوب هر نوع تهاجم دشمن بیگانه لازم است ، لیکن اگر در داخله<sup>۴</sup> حوزه<sup>۴</sup> اسلام ، اختلاف و دشمنی راه یافت ، نباید برادر مسلمان را که به ظاهر دشمن شمرده شد ، از پا در آورد و او را از بین برد ؛ بلکه لازم است دشمنی با وی را دفع کرد ؛ نه دشمن را. دفع دشمن دشوار نیست ، از بین بردن دشمنی و روی کار آوردن مجدد دوستی ، هنر فرزنانگان صالح است ؛ ( و لا تستوی الحسنه و لا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم ) <sup>۵۳</sup>.

بنابراین ، حوزه<sup>۴</sup> اسلامی همانند محدوده<sup>۴</sup> خانواده است که در مدار مهر و محور محبت می گردد که همواره صلای ( ... و عاشروهن بالمعروف ) <sup>۵۴</sup> طنین افکن بوده و فضل و وصل آنها در گرو احسان و لطف خواهد بود ؛ ( ... فإمساکُ بمعروفٍ أو تسريحٌ بإحسان ) <sup>۵۵</sup> و گرامیداشت بزرگ سالان به دستور ( ... و إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أفٍ و لاتنهرهما و قل لهما قولاً كريماً ) همواره اجراء می شود ؛ چنان که نوار مهر بزرگ سالان ، همواره بر دور زندگی خردسالان می گردد و آنها را مشمول عاطفه<sup>۴</sup> عاقلانه قرار می دهد.

ادب معاشرت حقوقی در جامعه<sup>۴</sup> انسانی از نظر قرآن کریم بر اساس قسط متساوی و عدل متقابل است ؛ لذا در عین امر به داد ، از تحمل بیداد نهی می نماید و در متن نهی از ظلم ، نهی از انظلام مطرح است و اهتمام به این مطلب از متون آیات قرآن کریم استنباط می شود ؛ زیرا برخی

۵۰ - سوره تین ، آیه ۴ .

۵۱ - سوره اسراء ، آیه ۵۳ .

۵۲ - سوره بقره ، آیه ۸۳ .

۵۳ - سوره فصلت ، آیه ۳۴ .

۵۴ - سوره نساء ، آیه ۱۹ .

۵۵ - سوره بقره ، آیه ۲۲۹ .



از آیات پیام همه<sup>۵۶</sup> پیامبران را قیام به قسط و عدل می داند: **( لقد أرسلنا رُسُلنا بالبیناتِ و أنزلنا معهم الكتابَ و المیزانَ ليقومَ الناسُ بالقسطِ )**<sup>۵۶</sup> و بعضی از آیات بر این تأکید دارد که بدون تجهیز کامل و آمادگی نهایی ، اجراء عدل میسر نخواهد بود ؛ لذا قائم بودن کافی نیست ، بلکه قوام بودن لازم است ؛ **( یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط... )**<sup>۵۷</sup> ؛ **( یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین بالقسطِ شهداء لله )**<sup>۵۸</sup>.

طائفه<sup>۵۹</sup> دیگر از آیات که در جناح سلب سخن می گوید و در قبال امر به عدل از ظلم نهی می کند ، فرق بین سلطه گری و سلطه پذیری را روانی دارد و ستم پذیری را همانند ستمگری مذموم می شمارد و از هر دو نهی می نماید ؛ **( ...لا تظلمون و لا تُظلمون )**<sup>۵۹</sup>. قرآن کریم تفاوت استعدادها را زمینه آزمون و وسیله توزیع عادلانه<sup>۶۰</sup> کارهای اجتماعی و تسخیر متقابل افراد جامعه می داند و هرگونه تحقیر و هتک حیثیت یا بهره وری رایگان و انتفاع یک جانبه را مطرود می شمارد ؛ **( هو الَّذی جعلکم خلائف الأرضِ و رفع بعضکم فوق بعض درجاتٍ لیبلوکم فی ما اتاکم إن ربک سریع العقاب و إنّه لغفور رحیم )**<sup>۶۰</sup> ؛ **( أهُم یقسمونَ رحمةَ ربک نحنُ قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجاتٍ لیتخذ بعضهم بعضاً سُخریاً و رحمتُ ربک خیرٌ ممّا یجمعون )**<sup>۶۱</sup>.

با آیات یاد شده روشن می شود که هرگونه مواهب الهی ، آزمون بندگان خداست ؛ نه تکریم واجدین و تحقیر فاقدین آنها و هدف آن تقسیم عادلانه<sup>۶۲</sup> وظایف اجتماعی است و آیه<sup>۶۲</sup> **( یا ایها الذین امنوا لا یسخرُ قومٌ من قومٍ عسی أن یکونوا خیراً منهم و لا نساءٌ من نساءٍ عسی أن یکنَّ خیراً منهنَّ )**<sup>۶۲</sup> جلوی هرگونه تحقیر و فخر فروشی را گرفته و حفظ احترام متقابل را بر همگان

<sup>۵۶</sup> - سوره حدید ، آیه ۲۵.

<sup>۵۷</sup> - سوره مائده ، آیه ۸.

<sup>۵۸</sup> - سوره نساء ، آیه ۱۳۵.

<sup>۵۹</sup> - سوره بقره ، آیه ۲۷۹.

<sup>۶۰</sup> - سوره انعام ، آیه ۱۶۵.

<sup>۶۱</sup> - سوره زخرف ، آیه ۳۲.

<sup>۶۲</sup> - سوره حجرات ، آیه ۱۱.

لازم می داند تا معاشرت جامعه در پرتو تأمین کرامت، زمینه پیدایش مدینه فاضله را فراهم نماید.

حسن معاشرت هر شهروند در مدینه فاضله برابر مسئولیت اوست؛ لذا وظیفه مسئولان مهم جامعه در این باره بیش از دیگران می باشد؛ چنان که به موسای کلیم و هارون (علیهما السلام) دستور رسید که با گفتار نرم تبلیغ دین را آغاز کنید؛ **(فقولا له قولاً لئناً لعله يتذكر أو يخشى)** <sup>۶۳</sup>. گرچه سرانجام فرعون با سوء اختیار خود به کام دریا فرو رفت و پیروان متعصب او نیز به همراهش غرق شدند؛ **(فغشيه من اليم ما غشيه)** <sup>۶۴</sup> و همچنین به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمان مهربانی و تواضع در برخورد و نرمش در رفتار داده شد؛ **(فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك...)** <sup>۶۵</sup> و جریان مشورت که ضمن تکریم آراء دیگران، وسیله خوبی برای وحدت جامعه و جذب نیروی کارآمد و ایجاد هماهنگی بین صاحب نظران و پختگی تصمیم نهایی است، در همین راستا می باشد که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن مأمور شد.

چنان که سیره آن حضرت، بنابر توصیه خدای سبحان خفص جناح و فروتنی نسبت به مؤمنان بوده است؛ **(واخفص جناحك لمن اتبعك من المؤمنين)** <sup>۶۶</sup>؛ گرچه موضع گیری قاطعانه آن حضرت در برابر طاغیان و اعلام انزجار آن رهبر الهی از تبهکاران، سنت فراموش نشدنی اسلام است؛ **(فان عصوك فقل اني بريء مما تعملون)** <sup>۶۷</sup>.

خفص جناح در قرآن کریم گاهی همراه با اظهار کوچکی و فرمانبرداری است؛ مانند آنچه فرزند در ساحت پدر یا مادر بزرگوارش انجام می دهد؛ **(واخفص لهما جناح الذل من الرحمة)** <sup>۶۸</sup> و گاهی نشان رأفت و ترحم و کوچک نوازی است؛ مانند آنچه رهبر الهی به آن مأمور شده است.

<sup>۶۳</sup> - سوره طه، آیه ۴۴.

<sup>۶۴</sup> - سوره طه، آیه ۷۸.

<sup>۶۵</sup> - سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

<sup>۶۶</sup> - سوره شعراء، آیه ۲۱۵.

<sup>۶۷</sup> - سوره شعراء، آیه ۲۱۶.

<sup>۶۸</sup> - سوره اسراء، آیه ۲۴.

از رسالتهای اساسی قرآن در بهبود ادب معاشرت ، همانا بنیانگذاری جامعه<sup>۴</sup> برین و متمدن<sup>۵</sup> راستین بوده و دستور حُسن ظن به چنین اجتماعی صادر کردن است. گرچه در جامعه<sup>۴</sup> تباه ، وظیفه<sup>۴</sup> اولی خوش گمانی نیست ، لیکن در جامعه<sup>۴</sup> صالح ، دستور نخست داشتن گمان خوب نسبت به دیگران است : ( ...اجتنبوا کثیراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثم... ) .<sup>۶۹</sup>

فصل چهارم.

رسالت قرآن در معیشت

قرآن کریم روح را از نشأه<sup>۴</sup> غیب می داند و بدن را در قلمرو شهادت ، و اصالت از آن غیب است که واسطه<sup>۴</sup> فیض خدای سبحان بوده و مستفیضهای نشأه<sup>۴</sup> شهادت را بر خوردار می نماید ؛ بنابراین ، اوصاف روح که مهم ترین آنها اعتقاد است ، اصل بوده و تأمین نیازهای بدن که در گرو مسائل مالی و مادی است ، یعنی اقتصاد فرع می باشد.

گرچه تفکر اقتصادی و طرح و برنامه ریزی دقیق مسائل پیچیده<sup>۴</sup> آن جزء برجسته ترین علوم به شمار می آید ، لیکن هر علمی از آن جهت حاکی معلوم است که ارزش خود را از معلوم دریافت می کند ؛ لذا علم خدانشناسی و پیامبرشناسی و امام شناسی و معادشناسی و مانند آن از اصول کلی اسلام ، چون حاکی از نشأه<sup>۴</sup> غیب و قلمرو روح است ، ارج برین خود را از آن معلومهای ارزشمند کسب می نماید.

منظور از این ارزش ، همانا قوّت درجه<sup>۴</sup> وجودی است که از امور حقیقی به شمار می آید ؛ نه ارج اعتباری تا از محدوده<sup>۴</sup> حقیقت تنزل یافته باشد و داخل در عناوین اعتباری گشته و با اعتبار گوناگون معتبران متحول شود.

گرچه اقتصاد در فرهنگ قرآن روبناست ، نه زیر بنا ، لیکن اسلام هرگز نسبت به سایر مسائل روبنایی و فرعی بی اهمیّت نبوده و نیست.

مال و آنچه جدای از حقیقت روح آدمی است ، کمال انسان محسوب نمی شود ؛ بلکه وسیله<sup>۴</sup> رفع نیازهای طبیعی می باشد و چون تهیه<sup>۴</sup> وسائل آن بدون رنج نیست ، مقدار معقولی از کشش

<sup>۶۹</sup> - سوره<sup>۴</sup> حجرات ، آیه<sup>۴</sup> ۱۲ .

درون و لذت تملک در نهان طبیعی انسان ، نه فطری وی ، ذخیره شده است تا به بها و بهانه آن رنج تحصیل مال تحمل شود.

قرآن کریم ، همان طوری که اختران سپهری را زیور گنبد مینا می داند ، نه زینت انسان : ( **إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ** )<sup>۷۰</sup> ، باغ و راغ زمینی را زینت زمین می شمارد ، نه زیور بشر ؛ ( **إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا \* وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا** )<sup>۷۱</sup> ؛ لیکن ایمان که از سنخ روح است ، آن را زیور جان آدمی می داند ؛ ( **حَبِّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ...** )<sup>۷۲</sup>.

دوستی مال ، بیش از جنبه آلی بودن و جمع آن زائد بر رفع نیاز ، مذموم است ، گرچه تولید آن جهت تهیه وسایل رفاه دیگران و تخفیف بار توانفرسای تورم و تنگدستی جامعه ، هرچه بیشتر ، بهتر خواهد بود. قرآن کریم انبوه حبّ به مال را اندوه روح دانسته و آن را نکوهش می کند ؛ ( **تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا** )<sup>۷۳</sup>

اگر از آن به خیر یاد کرده است ، مانند ( **إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ** )<sup>۷۴</sup> ، گذشته از آنکه اولاً عنوان خیر ، وصف مال است ، نه صفت حبّ و ثانیاً از آیه ، مدح مال دوستی استفاه نمی شود ، آن را به زعم مال دوست ، خیر نامید ؛ و گرنه سیاق آیه در نکوهش انسانی است که نسبت به خدای سبحان کفور است ؛ ( **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ \* وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ** )<sup>۷۵</sup>.

همچنین آیه وصیت که از مال به خیر یاد کرده است ، به لحاظ ضرورت وجود آن در حیات دنیایی می باشد که در این حال ، خیر است و به کسی هم وابسته نیست.

داشتن ثروت در اقتصاد اسلامی ، کمال محسوب نمی شود تا واجد آن کامل و فاقد آن ناقص باشد. حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلّین در تحلیل مسئله<sup>۷۶</sup>

۷۰ - سوره صافات ، آیه ۶.

۷۱ - سوره کهف ، آیات ۷ - ۸.

۷۲ - سوره حجرات ، آیه ۷.

۷۳ - سوره فجر ، آیه ۲۰.

۷۴ - سوره عادیات ، آیه ۸.

۷۵ - سوره عادیات ، آیات ۶ - ۷.

ثروت ، جریان ساده زیستن و نیازمندی بعضی از پیامبران چون نبی اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) و موسای کلیم ( علیه السلام ) و داود ( علیه السلام ) قاری بهشتیان و عیسای مسیح ( علیه السلام ) را نقل می کند ؛ سپس می فرماید : « فليُنظر ناظر بعقله ، أكرم الله محمداً بذلك أم أهانه ؟ فإن قال : أهانه فقد كذب و الله العظيم بالإفك العظيم و إن قال أكرمه ، فليعلم أن الله قد أهان غيره حيث بسط الدنيا له و زواها عن أقرب الناس إليه... »<sup>۷۶</sup> ؛ یعنی صاحب نظر در این زمینه با خرد خویش تدبر کند ، آیا خدای سبحان با ساده زیستن ، پیامبر خود را گرامی داشت یا او را تحقیر نمود ؟ ! اگر کسی بگوید : خداوند پیامبرش را در اثر ضعف معیشت و فقر مالی توهین کرد ، سوگند به خدا دروغ گفت ؛ دروغ بزرگی و اگر بگوید خدای سبحان او را با ساده زیستن گرامی داشت ، پس بداند که خداوند کسی را که مبتلا به تکاثر کرد اهانت نمود که سفره<sup>۴</sup> رنگین دنیا را به روی او باز کرد و برابر او نهاد و از دسترس نزدیک ترین انسانها به او ، یعنی حضرت رسول اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) برچید.

بنابراین ، مال زینت دنیا است ؛ نه زیور انسان و حبّ آن به مقدار معقول در حدّ دوستی و وسیله ، صلاح است ؛ نه بیش از آن و نه در حدّ هدف ، و ثروت اندوزی و زرمرداری مذموم است و اشتیاق به قناطر<sup>۵</sup> مَقْنَطَرَه ، سبب صدّ از راه خدا و مسدود شدن راه تعالی روح است و مجموع مالهای دنیا به اندازه<sup>۴</sup> نیاز مجموع انسانهاست و اکتناز آن در یک جا و احتکار آن نزد گروه یا شخص خاص ، مخالف نظام پولی در اسلام است و تأسی به انبیاء ( علیهم السلام ) در ساده زیستن است و کمال<sup>۴</sup> در هجرت از تکاثر به کوثر می باشد که خیر نفسی است ؛ نه نسبی و خیر واقعی است ؛ نه اعتباری و مزعوم و....

پیروزی رزمندگان در صدر اسلام و ساقه<sup>۴</sup> آن ، مرهون عللی بود که یکی از آنها قناعت در معیشت است ؛ چنان که اصحاب صُفّه از مهاجرین و ایثارگران انصار ، نمونه<sup>۴</sup> بارز آنند و تحلیل نهایی نبرد مسلمین با کافران به صورت ظفر کوثر بر تکاثر و پیروزی ایثار بر استتثار و غلبه<sup>۴</sup>

---

<sup>۷۶</sup> - نهج البلاغه ، خطبه<sup>۴</sup> ۱۶۰.

زهد بر زرمرداری و چیرگی زندگی بسیط بر حیات پیچیده و خلاصه ، اعتلای کلمة الله بر کلمات دیگر آن است.

خطوط کلی اقتصاد اسلامی را همانا قسط و عدل ترسیم می کند که راسم همه<sup>۷۶</sup> خطوط دینی است ؛ لذا از افراط مبتلایان به انبوه مال می کاهد تا به دام کژ و شکمبارگی و اسراف و اتراف و طغیان و شُح و وِغ و آز نیفتند و هم از تفریط مبتلایان به اندوه فقر مالی کاهش می دهد تا گرفتار سَغَب و سختی و گرسنگی و برهنگی و زبونی و در یوزگی نشوند. انزال قانون کلی ( **... کی لا یكون دولةً بین الأغنیاء منکم...**  )<sup>۷۷</sup> از همگان به ویژه از عالمان راستین و دین شناسان دین باور و مفسران متعهد و فقیهان زاهد تعهد گرفت که در برابر نابرابری توانگران و تهیدستان و در قبال ناباوری متکثران و در پیش روی محرومان ، آرام نگیرند و به دادخواهی برخیزند تا اموال عمومی در بین همه<sup>۷۸</sup> مردم جریان یابد ؛ نه در نزد اشخاص خاص حقیقی یا حقوقی ؛ « **لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر و ما أخذ الله علی العلماء ألاّ یقاروا علی کظّة ظالم و لا سغبِ مظلومٍ لألقیتُ حبلاً علی غاربها و لسقیتُ آخرها بکأسٍ أولها...** »<sup>۷۸</sup>

از این بیان معلوم می شود که همگان در تنظیم قسط اقتصادی مسئول اند ؛ آن که می تواند به عنوان رهبری و ولایت امر و آن که توان رهبری را ندارد یا با قیام « من به الکفایه » ولایت مسلمین از او ساقط شد ، حضور در صحنه و نصرت رهبر و تولی ولیّ مسلمین بر او لازم می باشد و اگر این شرط نسبت به ولیّ مسلمین فرضاً شرط وجوب باشد ، نه واجب و مقدمه<sup>۷۹</sup> حصولی باشد ، نه تحصیلی ، نسبت به حاضران و ناصران ، شرط واجب است ؛ نه وجوب و امری است تحصیلی ؛ نه حصولی.

اصل این مطلب که توانگری و تهیدستی ، هردو آزمون الهی است و هیچ کدام ذاتاً مایه<sup>۸۰</sup> کرامت یا اهانت آدمی نیستند ، از آیات سوره « فجر » استنباط می شود ؛ ( **فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ \*** )

<sup>۷۷</sup> - سوره حشر ، آیه ۷.

<sup>۷۸</sup> - نهج البلاغه ، خطبه ۳.

کلاً...»<sup>۷۹</sup>؛ چنان که پندار باطل مبتلای به توانگری که سبب می شود وی محبت وافر به مال پیدا کند و نسبت به اطعام مستمندان، قیام و اقدام نکرده، نه شائق باشد نه مشوق، در آیات دیگر همین سوره آمده است.

آنچه در پیرامون اهمیت مال آمده، جنبه توصیفی دارد؛ نه دستوری؛ چنان که همه آنچه در پیرامون خطر فقر مالی وارد شده، جهت توصیفی دارد؛ نه دستوری؛ مثلاً از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره خطر فقر اقتصادی چنین رسیده است: «بارک لنا فی الخبز و لا تفرق بیننا و بینة فلول الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا أدینا فرائض ربنا»<sup>۸۰</sup>، فقط جنبه تأثیر طبیعی قضیه را در بر دارد؛ نه جهت دستوری آن را.

چنان که ناظر به مقدار تحمل مردم متوسط است؛ وگرنه اوحدی از مردان الهی، چه در صدر اسلام چه در عصر ما با تحمل همه شدائد تنگدستی، اسلام ناب را یاری کرده و دشمن مهاجم را از مرز میهن اسلامی مان طرد نموده و کیان قرآن و عترت را با عنایت خدا از گزند بیگانگان حفظ کردند.

فصل پنجم.

رسالت قرآن در سیاست

هر وصف کمالی که خدای سبحان برای قرآن کریم یاد فرمود، به منزله شرح رسالت آن است؛ چون توصیف رسول در حکم تبیین قلمرو رسالت و محدوده پیام رسانی آن و کیفیت ابلاغ پیام و ثمره عمل به ندای اوست؛ مثلاً اگر قرآن به صفت‌هایی از قبیل کریم، مجید و هادی موصوف شد؛ یعنی پیام کرامت و مجد و رهبری دارد.

از این رهگذر، می توان از توصیف قرآن به نور، چنین استفاده نمود که پیامش نور بخش و تدبیر در آن روشنگر و عمل به آن جامعه انسانی را نورانی می نماید؛ (یا أیها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و أنزلنا إلیکم نوراً مبیناً)<sup>۸۱</sup> و چون نور بخشی از اوصاف عامه پیامهای

<sup>۷۹</sup> - سوره فجر، آیات ۱۵ - ۱۷.

<sup>۸۰</sup> - فروع کافی، ج ۵، ص ۷۳، کتاب المعیشة باب الاستعانة بالدنیا علی الآخرة.

<sup>۸۱</sup> - سوره نساء، آیه ۱۷۴.

آسمانی است و در این جهت فرقی بین پیام آوران الهی نیست ، مگر در شدت و ضعف آن ،  
درباره تورات اصیل و غیر محرف موسای کلیم ( علیه السلام ) چنین آمده است : **( ...قُلْ مَنْ  
أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَ هَدَىٰ لِلنَّاسِ ... )** .<sup>۸۲</sup>

با استظهار از توصیف قرآن به نور ، هدف والای این کتاب آسمانی همانا نورانی نمودن مردم  
است و همین مطلب به صورت صریح در سوره ابراهیم ( علیه السلام ) چنین بیان شده است : **(  
الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ )**  
<sup>۸۳</sup> ؛ یعنی اگر ولایت مؤمنان به عهده خداست : **( اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا )** و ثمره این ولایت ،  
اخراج آنان از هرگونه تیرگی و تاریکی است ، خواه به صورت دفع نسبت به پاکان و معصومان  
و خواه به صورت رفع نسبت به تبهکاران از اهل ایمان : **( ...يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ... )**  
<sup>۸۴</sup> ، بهترین وسیله نورانی نمودن مردان با ایمان ، همانا فرستادن قرآن می باشد و کامل ترین  
مظهر این نام شریف ، همانا وجود مبارک انسان کامل ، یعنی نبی اکرم ( صلی الله علیه و آله و  
سلم ) است ؛ لذا اخراج از ظلمتها به نور که از اوصاف فعلی خداست ، به پیامبر گرامی منسوب  
شد.

چون هرگونه فعل یا وصفی ، ناشی از گوهر ذات فاعل و موصوف آن است ، اگر سایر رسالتهای  
قرآن در قسم فعل یا صفت مطرح است ، این وصف ممتاز در پیرامون گوهر ذات انسانها سخن  
می گوید ؛ یعنی هدف والای قرآن ، نورانی نمودن ذات افراد جامعه می باشد و اگر فرد یا جامعه  
در مقام گوهر ذات خویش ، نورانی شد ، حتماً در مقام وصف از فضائل نفسانی برخوردار بوده و  
در مقام فعل ، صاحب رفتارها و کردارهای محمود و ممدوح خواهد بود ؛ زیرا گرچه صلاح  
صفت یا فعل مستلزم صلاح گوهر ذات نیست ، ولی صلاح گوهر ذات حتماً مستتبع صلاح وصف  
یا فعل خواهد بود ؛ لذا هرکس که جزء صالحین بوده ، حتماً مصداق **( عَمَلٌ صَالِحًا )** می باشد ؛  
لیکن عکس آن ضروری نیست.

<sup>۸۲</sup> - سوره انعام ، آیه ۹۱ .

<sup>۸۳</sup> - سوره ابراهیم ، آیه ۱ .

<sup>۸۴</sup> - سوره بقره ، آیه ۲۵۷ .



کسی که در گوهر ذات خویش از نورانیت قرآن برخوردار شد، سیره<sup>۸۵</sup> آن در منطقه<sup>۸۵</sup> حیات خویش روشن می باشد؛ ( یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به... )<sup>۸۵</sup>. تأثیر تقوا و ایمان به پیام آور خدا زمینه<sup>۸۵</sup> دل را برای افاضه<sup>۸۵</sup> نور الهی مساعد می سازد تا انسان با پروا از هر تباهی، نه در معارف نظری به تیرگی و هم غالی<sup>۸۵</sup> مغالط مبتلا گردد و نه در مشاهد حضوری به تاریکی هواجس و وساوس<sup>۸۵</sup> تن در داده و تمثلهای نفسانی و شیطانی متصل را به عنوان تمثلهای ملکی و رحمانی منفصل می پندارد و نه در اوصاف و افعال به دام هوا و بند هوس اسیر می شود.

قرآن کریم که نور است، در تبیین معارف خویش از گزند هرگونه ابهام و آسیب هرگونه اجمال و تعمیه مصون است. در تشریح نحوه<sup>۸۵</sup> نورانیت خود و کیفیت نورانی نمودن جامعه، حیاتی ترین مسأله<sup>۸۵</sup> اجتماع بشری را که همان حکومت عدل و سیاست قسط است مطرح می کند و تنها راه نورانی کردن مردم را در پرتو سیاست راستین رهبران آسمانی آنها می داند و بدون حکومت وحی و سیاستگزاری پیامبران و سیاستمداران الهی، جامعه<sup>۸۵</sup> بشری را تاریک می شمارد. لذا بعد از آنکه هدف اصیل رسالت قرآن را نورانی نمودن مردم معرفی کرد و پیامبر گرامی ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را مأمور اجراء این برنامه<sup>۸۵</sup> الهی نمود، نحوه<sup>۸۵</sup> پیاده کردن این طرح را چنین بیان می فرماید :

( و لقد أرسلنا موسی بایاتنا أن أخرج قومک من الظلمات إلى النور و ذکرهم بآیام الله إن فی ذلک لآیاتٍ لکل صبارٍ شکور )<sup>۸۶</sup>؛ یعنی موسای کلیم ( علیه السلام ) را همراه با نشانه های رسالت اعزام نمودیم و به او گفتیم که قوم خود را از تاریکیها به نور بیرون بیاور و برای آمادگی آنها جهت خروج از تیرگی به نور، آنان را از ایام الهی که قدرت حق در آنها ظهور خاص دارد، متذکر نما و جریان صبر و شکیبایی و شکرگزاری را با آنان در میان بگذار تا در پرتو تحمّل سوانح توانفرسا و سپاس خدا بر این پایمردی و پیروزی، از ظلمت به نور آیند.

<sup>۸۵</sup> - سوره حدید، آیه ۲۸.

<sup>۸۶</sup> - سوره ابراهیم، آیه ۵.

شاخص ترین کار موسی کلیم ( علیه السلام ) در نورانی نمودن بنی اسرائیل ، همانا تشکیل حکومت حق و نبرد با سیاست ستم آل فرعون و قیام علیه شرک و اقدام در راه اعتلای توحید و جهاد با هیأت حاکمه<sup>۴</sup> وقت و اجتهاد در تأسیس نظام الهی بوده است و بدون فضای باز سیاست قسط ، تنفس آزاد میسور نیست و بدون حکومت عدل ، تهذیب نفس و تزکیه<sup>۵</sup> روح مقذور نخواهد بود ، چنان که بارزترین کار طاغوتیان در تاریخ نمودن جامعه<sup>۶</sup> بشری ، همانا تشکیل حکومت باطل و تعطیل حدود الهی و اجراء قوانین بشری و ترویج الحاد و تضاد با توحید و دعوت به دوزخ است.

آنچه درباره<sup>۷</sup> ایام الله وارد شده است که به روز ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و روز قیامت و مانند آن تطبیق می شود ، از باب تمثیل است ؛ نه تبیین تا مفید حصر باشد ؛ بنابراین ، روز پیروزی اعجاز بر سحر و ظفر امداد غیبی بر سپاه آل فرعون و شکاف دریا و نجات موسویان و غرق و هلاک فرعونیان و... از ایام الله خواهد بود.

چون نبرد با طغیانگر عصر ، استقامت کامل می طلبد ، لذا سخن از صبار شکور مطرح شد ؛ نه صابر شاکر ؛ چنان که در فرق بین قائم به قسط و قوام به قسط بیان شد. بررسی متن دین و تحقیق پیرامون دلیل ضرورت آن ، مسأله<sup>۸</sup> سیاست دینی را به خوبی تبیین می نماید ؛ زیرا برهان نبوت عامه و حتمی بودن آن برای جامعه ، جریان تدوین قانون فرا گیر و اجراء حدود و تعزیر و قصاص و جنگ و صلح را به همراه دارد ، که همه<sup>۹</sup> اینها جزء شئون روشن سیاست می باشد.

تفکر انفکاک دین از سیاست ، مانع اقامه<sup>۱۰</sup> برهان عقلی بر ضرورت وحی و نبوت می باشد ؛ زیرا نه می توان جامعه<sup>۱۱</sup> بشری را چون فرشتگان معصوم از تعدی و ستم دانست و نه می شود تجاوز ستمگر را تحمل کرد و نه رواست که با وضع و اجراء قانون بشری جلو تعدی متجاوزان را گرفت و نه اجراء حدود الهی را می توان به دست هرکس بدون ولایت و رهبری سپرد ؛ وگرنه هم محذور هرج و مرج لازم می آید و هم نکول ضمنی از برهان ضرورت وحی و نبوت خواهد بود.

اگر کسی متحجرانه مظلوم نمایی کند و دین را از سیاست جدا بداند و بگوید: من مأمور حفظ دینم و دخالتی در شئون سیاست ندارم و اعلام بی طرفی کند، هرگز سیاستمدار قهار او را رها نمی کند و قلمرو سیاستگزاری خویش را از مرز مذهب جدا نمی کند و دین را پدیده<sup>۴</sup> ماوراء طبیعی نمی داند؛ بلکه آن را به سود خود جذب می کند و دیندار دین شناس متحجر را در کام مکر ماهرانه<sup>۵</sup> خویش فرو می برد و به او چنین تلقین می کند که از منابع دینی باید مفاهیمی استنباط شود که با خطوط کلی سیاست مشتموم هماهنگ باشد و هر دیندار می باید طوری عمل نماید که به قوانین طغیانگرانه<sup>۶</sup> آن سائس غیر دینی موافق بوده و در راه نیل به اهداف فاسد سائسان ستم پرور سودمند باشد.

جریان توهم انفکاک دین از سیاست و اعلام مظلومانه<sup>۷</sup> جدایی بین آن دو، همانند پندار انفکاک تخیل و جدایی مرز عقل و جهل در جهاد اکبر است؛ یعنی اگر عقل نظری به وهم نظری اعلام ترک مخاصمه نمود و عقل عملی با وهم عملی اعلان ترک جنگ داد و فطرت انسانی با طبیعت شهوت پرست یا درنده خوبی او پیمان ترک تعرض بست و مظلومانه به کار خود مشغول شد، هرگز وهم نظری از تجاوز به مرز عقل نظری دست بر نمی دارد.

هیچ گاه وهم عملی از تعدی به قلمرو عقل عملی صرف نظر نمی کند؛ بلکه همواره غضب قهار یا شهوت شعبده باز، به آزادی عقل زیان می رساند و سرانجام، هوس سیاه عقل صاف را به اسارت می گیرد و از عقل اسیر کاری ساخته نیست؛ چنان که امیرالمؤمنین (علیه السلام) راجع به این دو مطلب چنین فرموده است: «کم من عقل أسیر تحت هوی امیر»<sup>۸۷</sup>؛ «شهد علی ذلک العقل، إذا خرج من أسر الهوی»<sup>۸۸</sup>.

نشانه<sup>۹</sup> تهاجم سیاست ستم، بر دین متحجران قائل به انفکاک دین از سیاست را می توان در سرنوشت مشتموم کلیسا مشاهده نمود؛ که چگونه تفسیرهای دینی را برابر خواسته های سیاست بازان تغییر داده اند و رفته رفته به خدمت آنان درآمدند و مبنای انفکاک را یک جانبه امضا

<sup>۸۷</sup> - نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

<sup>۸۸</sup> - همان، نامه ۳.

کرده اند و وحی آسمانی را در قبال وهْم سائسان ، تحریف نموده اند و سرانجام ، خود کارگزاران حکومت غیر دینی وقت شدند.

جهان اسلام نیز از این آسیب در امان نبود ؛ بلکه صاحبان تفکر انفکاک از کلمه<sup>۸۹</sup> اولوا الامر در ( **أطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم** ) ،<sup>۹۰</sup> همان معنایی را استظهار می کردند که سیاست زور آن را امضاء می نمود و سرانجام ، اجراء حدود الهی تابع هوس سیاست بازان روزگار شد و همچنین در فرصتهای مناسب سیاسی ، فتوایی را صادر می نمودند که نیاز کاذب هیأت حاکمه را برطرف نماید و از اینجا معنای اسارت دین تحت هوس سائسان مکر روشن می شود که حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در « عهدنامه مالک » ، چنین مرقوم فرموده است : **« فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ كَانُ أَسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ ، يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ يَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا »**<sup>۹۰</sup> ؛ یعنی در حکومت عدل علی ( علیه السلام ) دین آزاد است و در حکومت جور غیر علی ( علیه السلام ) دین اسیر می باشد ؛ نه آنکه دین جدا و آزاد و قلمرو خاص خود را داشته باشد.

در تتمیم مسأله<sup>۹۱</sup> سیاست دینی ، تذکر دو نکته سودمند است :

یکم. قرآن کمال دین و تمام نعمت را در تعیین رهبر اسلام و ولیّ جامعه می داند ؛ ( **...اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً...** )<sup>۹۱</sup> و در پرتو مقام ولایت و رهبری مسلمین ، امید دشمنان اسلام به یأس مبدل می شود ؛ ( **اليوم يبئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون...** )<sup>۹۲</sup>.

دوم. با ظهور آخرین ولی و وصی معصوم دین ، اسلام که متن سیاست الهی است ، بر همه ادیان پیروز می شود ؛ ( **...ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون** )<sup>۹۳</sup>. گرچه دین صحیح و آسمانی یکی است : ( **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...** )<sup>۹۴</sup> ، لکن چون دین به معنای مجموع قوانین

<sup>۸۹</sup> - سوره نساء ، آیه ۵۹.

<sup>۹۰</sup> - نهج البلاغه ، نامه ۵۳.

<sup>۹۱</sup> - سوره مائده ، آیه ۳.

<sup>۹۲</sup> - سوره مائده ، آیه ۳.

<sup>۹۳</sup> - سوره صف ، آیه ۹.

<sup>۹۴</sup> - سوره آل عمران ، آیه ۱۹.

و مقررات است و آن را گاهی بشر وضع می کند ، مانند آنچه فرعون گفته است : ( ...إِنِّي أَخَافُ  
أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ... )<sup>۹۵</sup> و گاهی بشر در این موضوع الهی رخنه کرده و آن را تحریف می نماید :  
( يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... )<sup>۹۶</sup> و در نتیجه به دین حق که همان اسلام  
ناب و غیر محرّف است ، ایمان نمی آورد : ( ...و لا يدينون دين الحقّ... )<sup>۹۷</sup> ، از این جهت تعبیر  
به چیزی شده است ، مانند کلمه کَلَّ که مفید تعدد و کثرت است.  
البته روشن است جنگ با مشرکان بدون سیاست نخواهد بود و تمامیت دین برای خدا و برچیدن  
هرگونه دین غیرخدایی ، بدون زعامت و رهبری سائسان الهی میسر نیست : ( قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا  
تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينَ كُلَّهُ لِلَّهِ )<sup>۹۸</sup>.

---

<sup>۹۵</sup> - سوره غافر ، آیه ۲۶ .

<sup>۹۶</sup> - سوره بقره ، آیه ۷۹ .

<sup>۹۷</sup> - سوره توبه ، آیه ۲۹ .

<sup>۹۸</sup> - سوره انفال ، آیه ۳۹ .

فصل ششم.

رسالت قرآن در ثقافت

دین اسلام مجموعه دعوی و دعوت است؛ یعنی دعوی نبوت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و دعوت به پذیرش اصول و فروع آن؛ گرچه برخی از احکام فرعی، جنبه تبعیدی دارد و از دسترس حس و عقل متعارف بیرون است و مصالح آن بعد از گذشت زمان و آزمون دراز مدت روشن می‌شد، لذا خداوند فرمود: **(...و یعلّمکم ما لم تکتونوا تعلمون)**؛<sup>۹۹</sup> یعنی پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی به شما یاد می‌دهد که نه تنها شما آن را نمی‌دانید، بلکه نمی‌توانید از نزد خود فرا بگیرید.

لیکن خطوط کلی آن قابل اقامه برهان است؛ یعنی اصول دین کاملاً برهان پذیر می‌باشد و عقل در ادراک مبانی اصیل آن مستقل و تواناست؛ گرچه شواهد شرعی، معین مناسب و معاون مساعد وی خواهد بود و همچنین مباحث جامع اخلاق و حقوق و فقه اسلامی که جنبه فطری و انسان شناسی و جامعه شناسی و مانند آن دارد، به نوبه خود، نه در حد اصول اولی، صالح استدلال می‌باشد.

اگر مکتبی زیر بنای خود را مبرهن کرد، از تهاجم نقد ناقدان متوهم مصون می‌ماند؛ ولی اگر همه امور یاد شده بر اساس سنت دیرینه تقلید مقلدان لاحق از مقلد سابق، پذیرفته و صرف سبق زمانی سند حجیت و قطعیت آن شد و باور درون به جای برهان عقلی نشست و گوش شنوا از مبلغ بیرون جای صلای استدلال را گرفت و بصر، مسئولیت بصیرت را عهده دار شد و شعار «حسبنا السمع و البصر» مایه عزل دل و حبس فؤاد شد، همواره مورد تعرض ناقدان نکته سنج قرار می‌گیرد و چون قدرت دفاع فراهم نشد، یا به خطر ارتداد مبتلا شد یا به تحجر تکفیر و حربه طرد و طعن و لعن تشبث می‌شود که نه آن افراط رواست و نه این تفریط مجاز می‌باشد؛ زیرا هر دو از صراط مستوی علم و عقل بدورند.

<sup>۹۹</sup> - سوره بقره، آیه ۱۵۱.

از این رهگذر ، می توان گفت : تفکر خام جدایی دین از علم ، همانند تحجر انفکاک دین از سیاست ، تالی فاسدهای فراوانی را به همراه دارد و گفتار اینکه علم و دین ، گرچه مخالف هم نیستند ، ولی مختلف اند ، اگر به این معنا باشد که خطوط کلی دین قابل تعلیل عقلی نیست ، بلکه یک امر وجدانی و درونی غیرصالح برای استدلال است ، محذوره‌های زیادی در پی خواهد داشت که بعداً به برخی از آنها اشاره می شود.

لازم است قبلاً ، هم علم به معنای شناخت و هم علم به معنای مجموع مسائل و احکام به طور جامع تبیین شود العلم ما هو آنگاه به اقسام آن از قبیل حسّی و عقلی و قلبی توجه نمود العلم کم هو تا مرز علوم از هم جدا شده و کیفیت پیوند و مقدار ارتباط آنها با هم و اندازه جدایی آنها از هم واضح گردد تا توقع پیوند در جای جدایی و انتظار انفکاک در مورد ارتباط که هم آن توقع نابجا و هم این انتظار بی مورد است ، نرود.

معارف دینی ، گرچه شامل مسائل حسّی و تجربی شد و بخشی از آن قابل احساس و تداول در علم حسّی می باشد ، لیکن قسمت مهمّ آن از دسترس علم حسّی فراتر قرار گرفته و در قلمرو علم عقلی واقع است ؛ گرچه ریشه همه آنها که وحی و الهام است ، گذشته از آنکه از قدرت علم حسّی می گذرد ، از منطقه علم عقلی نیز فراتر بوده و فقط در محدوده علم قلبی که همان شهود حقایق است ، واقع می باشد ؛ چنان که پشتوانه علم حسّی ، همانا مبادی کلی و غیر تجربی است که با برهان عقلی محض ، قابل تعلیل است.

اگر توفیق نیل به علم قلبی و شهود معارف بهره عارفی شد ، در صورتی که نتواند یافته های دل را در قالب برهان عقلی درآورده و در معرض افکار دیگران قرار دهد یا با استفاده از اعجاز ، آن را مورد قبول دل‌های سایرین واقع سازد ، تنها گلیم خویش را بدر می برد ز آب و هیچ تمیزی از این جهت ، بین عارف صاحب دل و بین عابد صاحب سمع و زاهد صاحب نظر ، نه بصر ، نیست ؛ البته آرامش درونی صاحب دل بیش از دیگران است ، لیکن هرگز توان آن را ندارد که جهد کند تا بگیرد غریق را.

از این جهت ، نه تنها قرآن کریم خطوط اصلی دین را مُعلّل می کند ، بلکه پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) را مأمور تبیین آن نموده و آن حضرت نیز در پرتو احتجاجهای گوناگون ، معارف اصیل اسلام را مستدل می نمودند ؛ چنان که گاهی از اعجاز مدد گرفته ، سبب ایمان دیگران را فراهم می کردند و امامان معصوم ( علیهم السلام ) نیز از این دو سبک استفاده می نمودند تا وسیله<sup>۴</sup> علم یا ایمان سائلین و متحیرین را فراهم نمایند.

اگر کسی نه اهل کرامت بود که مستقیماً دیگران را مؤمن کند و نه اهل برهان بود که اغیار را آگاه نماید و از راه علم ، سبب ایمان آنان گردد و در اثر عجز از علم عقلی و فقد شهود قلبی خویش ، قائل به انفکاک دین از علم بوده و آن را غیر قابل استدلال دانست ، زمام کار را به دست زبون خویش به دست قهار علم حسّی می سپرد ؛ آنگاه شاهد ویرانگریهای علم حسّی متجاوز بوده و هیچ راهی برای دفع طغیان یا رفع تعدی آن ندارد ؛ لذا به حربۀ زنگار گرفته<sup>۵</sup> طعن و لعن ، به منظور عقده گشایی روانی خویش ، نه حلّ مُعضل دین و به مقصود رفع نگرانی خود ، نه برطرف نمودن خار راه اسلام دست می زند و آن را فقط به دور سر خویش می گرداند و چنین می سراید : می ترسم مرا هم ببرند.

اکنون بنگریم به حال کسی که قائل به انفکاک دین از علم به معنای اعم شد و آن را غیر قابل تعلیل دانست ؛ چگونه اسلام بی سلاح را به چنگ و جنگ علم حسّی مهاجم قرار داد و چطور اول ، رسمش را زدود سپس اسمش را محو کرد و او را به طور مطلق ، « نسیّاً منسیّاً » نمود.

علم حسّی بر این پندار است : چیزی که قابل احساس نیست و با حسّ مسلّح یا غیر مسلّح محسوس نمی شود ، سهمی از هستی عینی نداشته و در خارج وجود ندارد و جزء پندارهای ذهنی است که هر کسی به نوبه<sup>۶</sup> خود از آن سهمی دارد و به طرز خاص آن را می سازد و در درون خود می پرورد ، این فتوای مشثوم را به استناد مبادی مخصوص خویش و به اتکاء پیشرفت های چشمگیر مادی اش تثبیت می کند و با این حمله<sup>۷</sup> نابجا درباره<sup>۸</sup> دین چنین می گوید : که چون مسائل آن قابل احساس نیست ، و صلاحیت ابطال یا اثبات حسّی را ندارد ، علمی نبوده و در نتیجه عینی نخواهد بود ، پس ذهنی است که تابع اذهان گوناگون در شرایط مختلف و بدون



ضابطه علمی می باشد؛ یعنی جریان امّ الکتاب، کتاب مبین، لوح محفوظ، نفس الامر و مانند آنها چون قابل اثبات حسی یا ابطال تجربی نیستند، راهی برای باور و اعتقاد به تحقق آنها در خارج از مرز ذهن وجود ندارد؛ بلکه فقط پدیده های ذهنی اند.

آنگاه که اسلام از عین به ذهن و از خارج به صرف لفظ و ذهن محصور شد و بیرون از فضای ذهن و ذهن جایی برای او نبود، دستور دیگر صادر می شود که اسلام بی سلاح باید آن را تحمل نماید و آن اینکه پدیده های ذهنی، پیرو پدیده های عینی اند و خود هیچ گونه استقلالی ندارند؛ لذا در شرایط زمانی و مکانی و اقلیمی گوناگون، مختلف می شوند و چون مبدأ پیدایش پدیده های ذهنی، حوادث متحوّل عینی اند، پس پدیده های ذهنی هرگز ثابت نخواهند بود و دین هم از آن جهت که یک خاطره ذهنی محض است، ثبات نداشته همواره دگرگون می گردد.

از آن جهت که پدیده های خارجی محدود و مقیدند، نه مطلق و هیچ محدودی سبب پیدایش مطلق نمی شود، پس دین که مسبب از پدیده های محدود و مقید است، هرگز مطلق نخواهد بود.

چون پدیده های عینی بر اساس جبر علی و علمی، یکی پس از دیگری به نحو ضرورت حاصل می شوند و هیچ گونه اختیاری برای هیچ پدیده خارجی نیست، پس دین که ناشی از پدیده های جبری است با جبر محیط و شرایط اقلیمی و مانند آن پدید می آید و در ثبوت و سقوط خود پیرو قهری طبیعت مجبور است؛ نه پیرو انسان آزاد؛ بلکه بدون اراده وی در ذهنش نقش می بندد و بدون خواست او از ذهنش رخت بر می بندد.

بنابراین، اولاً دین امری است ذهنی؛ نه عینی. ثانیاً متغیر است؛ نه ثابت. ثالثاً مقید است؛ نه مطلق. رابعاً جبری است؛ نه اختیاری و پیامدهای دیگری که در اثر خلع سلاح اسلام و تهاجم بی حساب علم حسی پیش می آید. هرگز خاتمیت و ثبات شریعت و نزاهت وی از نسخ زوال و دوام حلال الهی به حال خود و بقای حرام دینی به حال خویش معنا نخواهد داشت.

رسالت قرآن در بخش ثقافت آن است که علوم را از هم جدا می کند و معارف اصلی خویش را در محور علم عقلی و شهود قلبی تبیین یا ارائه می دهد و دست علم حسی را از تطاول بر آن،

کوتاه می کند و اسلام ناب را به سلاح عقل و شهود، مسلح می سازد و بر علم حسّی رئوفانه سایه می افکند و همگان را به فراگیری و بهره وری از آن در مدار طبیعت تشویق می کند و نظام فاعلی و نظام غایی را همراه شناخت نظام داخلی اشیاء ضروری می داند و اسرار طبیعی را آیات آفاقی حق می شمارد و رموز نفسانی را نشانه های انفسی خداوند می داند و شهود ذات حق را با مشاهده خود ذات حق، قبل از بررسی آیات آفاقی و انفسی کافی معرفی می نماید و فرزندگان موحد را همتای فرشتگان، شاهد وحدانیت خدا می داند، و حضراتش را در احساس نارسا می خواند.

چنان که در مطاوی فصل رسالت قرآن در معرفت اشاره شد، سعی قرآن که عصاره رسالت پیامبران است، تنها در این نیست که معارف عقل نظر را با ارائه حدود وسطا برهانی کند و صاحب نظران را به مقام درک معانی عقلی برساند و آنان را از احتجاج به اجتهاد نائل نماید: «... و یثیروا لهم دفائن العقول»<sup>۱۰۰</sup>؛ بلکه گذشته از تعلیم مبادی برهان و ارائه نتایج قطعی آن، می کوشد که پرده پندار را از جلو چشم دل بردارد و انسان صالح سالک را به مقام منیع شهود غیب برساند و درون اشیا، مخصوصاً باطن دنیا را که علاقه به آن رأس هر خطیئه به شمار آمده است، نشان دهد و خصوصیت نفس اماره را که «اعدی عدو» انسان است، به وی ارائه دهد و خصومت شیطان را که «عدو مبین» اوست، به او نمایاند تا هم آنچه در نهان خود با الهام الهی دریافت نمود: (و نفس و ما سوّیها \* فألهمها فجورها و تقویها)<sup>۱۰۱</sup> شکوفا گردد و هم به آنچه آگاه نبود، عالم بلکه شاهد شود.

از آنچه گذشت، سرّ تطبیق کوثر بر قرآن کریم روشن می گردد؛ زیرا هرگونه عطش فرهنگی را با شکستن جدار حصر علم در خصوص تجربی و حسّی فرو می نشاند؛ یعنی اولاً زمینۀ پژمرده افکار را سیراب می کند. ثانیاً شجره طوبا را در زمینۀ مساعد و پر آب غرس می نماید. ثالثاً ثمره شاداب آن شجره را به سالکان عرضه می کند؛ چنان که حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرموده است: «جعل الله ریاً لعطش العلماء و ربیعاً لقلوب الفقهاء و محاجاً لطرق

<sup>۱۰۰</sup> - نهج البلاغه، خطبه ۱.

<sup>۱۰۱</sup> - سوره شمس، آیات ۷-۸.

الصلحاء و دواءٍ ليس بعده داءٌ و نوراً ليس معه ظلمة... و برهاناً لمن تكلم به... و علماً لمن وعى...  
« ۱۰۲ »

تأمل در این بیان امام معصوم ( علیه السلام ) نشان می دهد که رسالت قرآن ، تنها در بُعد علم عقلی یا فقهی نیست که فقط عطش علمی دانشمندان را فرو نشاند و یا گذشته از سیراب کردن سرزمین دلهای دانش پژوهان ، فقط به آرایش فرهنگی قلوب آنان بسنده نماید ؛ بلکه می کوشد از مزرعه<sup>۴</sup> خرم دل ، میوه های عمل صالح به بار بیاورد و به سیر و سلوک پرداخته شود تا راه و رسم پیوند علم و عمل روشن گردد. همان طوری که در اوصاف کوثر آمده است که با نوشیدن آن هرگونه گرسنگی برطرف می شود ، درباره<sup>۵</sup> قرآن مجید نیز چنین ذکر شده است که با استفاده از آن هرگونه بیماری و تاریکی و... برطرف می گردد.

در پایان ، تذکر این نکته<sup>۶</sup> حسّاس ، ضروری است که تمام رسالتهای قرآن که بعضی از آنها در طی فصول گذشته بیان شد ، فقط در پرتو هماهنگی با عترت طاهره صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین قابل اجراست ؛ وگرنه با پندار باطل<sup>۷</sup> « حسبنا کتاب الله » هیچ کدام از آن اهداف والا تحقق پیدا نمی کند ؛ چنان که در حدیث معروف ثقلین از پیامبر اکرم ( صلی الله علیه و آله و سلم ) چنین رسیده است که این دو وزنه<sup>۸</sup> وزین در هیچ مرحله ای از هم جدا نخواهند شد و توهم انفکاک هرکدام از دیگری ، همان زعم تجزیه<sup>۹</sup> شیء بسیط است که معادل با نفی اصل آن بسیط می باشد.

گفتار قرآن ناطق حضرت امیرالمؤمنین ( علیه السلام ) در لزوم رجوع به اهل بیت عصمت و طهارت ( علیهم السلام ) چنین است : « و اعلموا أنّکم لن تعرفوا الرشد حتی تعرفوا الذی ترکه و لن تأخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الذی نقضه و لن تمسکوا به حتی تعرفوا الذی نبذه فالتمسوا ذلک من عند أهله ( علیهم السلام ) ».<sup>۱۰۳</sup> امید است قلوب همگان مرغزار قرآن و عترت ( علیهم السلام ) شود.

<sup>۱۰۲</sup> - نهج البلاغه ، خطبه<sup>۴</sup> ۱۹۸.

<sup>۱۰۳</sup> - نهج البلاغه ، خطبه<sup>۴</sup> ۱۱۹.